

بررسی جامعه‌شناختی عوامل اجتماعی و فرهنگی موثر بر بروز طلاق عاطفی (مطالعه مورد: شهرستان مسجدسلیمان در سال ۱۳۹۶)

تاریخ دریافت: ۲۴/بهمن/۹۷

تاریخ پذیرش: ۲۵/خرداد/۹۸

۱. اخیام عباسی

۲. میتراقلی پور

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی موثر بر بروز طلاق عاطفی در شهرستان مسجدسلیمان انجام شده است. روش انجام این پژوهش پیمایشی، با رویکرد کاربردی و با مدل همبستگی میان متغیرها تعیین شده؛ و داده‌ها با استفاده از پرسشنامه خودسنجی، از نمونه‌ای با حجم ۳۸۲ نفر از افراد متأهل ساکن شهرستان مسجدسلیمان گردآوری شد که با روش نمونه‌گیری تصادفی ساده و با استفاده از فرمول کوکران انتخاب شدند. فرضیه‌ها با ضریب همبستگی پیرسون و رگرسیون چندمتغیره آزمایش شدند. بر اساس آزمون رگرسیون چندمتغیره در تعیین طلاق عاطفی از روی مجموع متغیرهای مستقل موجود، ضریب همبستگی چندگانه ($R = 0.75$) و ضریب تعیین ($R^2 = 0.56$) به دست آمده است، یعنی از روی متغیرهای مستقل (فاصله‌ای) معنی‌دار موجود در مدل می‌توان تا حدود ۵۶ درصد واریانس طلاق عاطفی را تبیین کرد. نتایج پژوهش نشان دادند که بین متغیرهای پای‌بندی به اعتقادات دینی، نظم درون خانواده، سرمایه اجتماعی درون خانواده، شناخت زوجین از یکدیگر و سلامت روانی، با طلاق عاطفی رابطه‌ی معنادار وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: طلاق عاطفی، عوامل اجتماعی و فرهنگی طلاق. مسجد سلیمان،

۱. گروه علوم اجتماعی، واحد شوستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوستر، ایران. (نویسنده مسئول) abbasi.khayyam@yahoo.com
۲. کارشناس ارشد، جمعیت‌شناسی و دبیر آموزش و پرورش شهرستان مسجدسلیمان، مسجد سلیمان، ایران

مقدمه و طرح مسأله

از منظر جامعه‌شناسی، هر جامعه‌ی پویایی، مبتلابه تعدادی مسائل اجتماعی هم هست، اما در عین حال، هر مسأله‌ای اجتماعی تا اندازه‌ای که به تعبیر دورکیم «طبیعی» محسوب می‌شود، نه تنها تهدیدی جدی برای اختلال فونکسیون‌های سیستمی محسوب نمی‌شود بلکه از نگاه فونکسیونالیستی، واجد کارکرد مثبت هم هست؛ از این زاویه که هشدار است تا اختلال‌های نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی را پدیدار کند. مسأله اجتماعی، هم نشان‌دهنده فاصله میان واقعیات اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی است؛ هم بیشتر صاحب‌نظران روی مسأله بودن آن اتفاق نظر دارند؛ و هم اینکه قابلیت اصلاح و تحلیل دارند. (نک: جان مشونیس، ۱۳۹۶؛ گروه مؤلفان، ۱۳۹۷؛ معیدفر، ۱۳۹۷).

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان، خانواده را یکی از نهادهای مهم اجتماعی معرفی کرده‌اند که تکوین آن ناشی از پیوند زناشویی زن و مرد است (کوئن، ۱۳۹۷: ۱۸۶). از آنجایی که روابط سالم در جامعه بر اساس روابط سالم در خانواده شکل می‌گیرد و هر اندازه روابط درون خانواده مناسب‌تر باشد، خانواده و به تبع آن جامعه از ثبات و استحکام بیشتری برخوردار است (اعزازی، ۱۳۸۷: ۱۲)؛ بنابراین، یافتن مسائل در خانواده‌های ایرانی و تحلیل و تعلیل آنها، می‌تواند به ثبات خانواده، تربیت صحیح فرزندان و پیش‌گیری از سرایت این مسائل به دیگر خرده‌نظام‌های جامعه بینجامد. طلاق در خانواده‌های ایرانی در هیأت یک مسأله اجتماعی، مشکلات پیدا و پنهان دیگری را برای نظام اجتماعی کلان کشور به وجود آورده است. در سال ۱۳۹۷، از هر ۳/۵ ازدواج، یکی منجر به طلاق شده است. در سال ۱۳۹۶ بنا بر آمار ثبت احوال کشور، از تعداد ۱۷۴۵۷۸ طلاق قطعی، تعداد ۹۲۰۷ از آن در استان خوزستان ثبت شده است. (سایت ثبت احوال کشور، ۳۰ خرداد ۱۳۹۸). با این وجود، آمار رسمی طلاق نیز به درستی نشان‌دهنده میزان ناکامی همسران در زندگی زناشویی نیست، زیرا در کنار آن، آمار پنهان طلاق عاطفی یعنی زندگی‌های خاموش [...] که زن و مرد در کنار هم به سردی زندگی می‌کنند ولی تقاضای طلاق قانونی نمی‌کنند (بخارایی، ۱۳۹۶)، نیز وجود دارد که به طور نامحسوس، کارکردهای منفی بسیاری دارد. در واقع برخی ازدواج‌ها که به مرحله طلاق رسمی نرسیده‌اند، به ازدواج‌های فاقد محتوایی تبدیل می‌شوند که فاقد عشق، مصاحبت و دوستی هستند و همسران فقط با جریان زندگی خانوادگی به پیش می‌روند (استیل و کید^۱، ۱۳۸۸: ۲۶۰). در این حالت، طلاق عاطفی به عنوان انتخابی نفرت‌انگیز بین تسلیم و نفرت از خود تجربه می‌شود که در آن هریک از زن و شوهر، به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد (اسکانزونی و اسکانزونی^۲، ۱۹۸۸:

^۱ Steel & kid

^۲ Skanzoni & Skazoni

۵۷۲). در جامعه امروز به علل متعددی چون گذر از سنت به مدرنیته، تغییر نظام و ساختار خانواده‌ها، فشارهای شغلی و اجتماعی و پیداشدن نقش‌های جدید مانند اشتغال زنان، مشکلات و تعارض‌های خانوادگی و زناشویی افزایش چشمگیری یافته‌اند که منجر به تکوین مسأله اجتماعی طلاق عاطفی شده و کارکردهای اصلی خانواده را دچار اختلال کرده‌اند. این پژوهش در پی پاسخ به این سوال است که چه عوامل اجتماعی و فرهنگی بر بروز طلاق عاطفی در میان شهروندان شهر مسجدسلیمان تأثیر گذاشته‌اند؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

ازدواج و ساختار خانواده، به عنوان زیرساخت جامعه، متأثر از تغییرات و تحولات ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی محاط بر خود است. خانواده، از نهادهای نخستین و پراهمیت و در واقعیت، یکی از نظام‌های جامعه محسوب می‌شود که با دیگر نهادهای موجود و مهم، شبکه‌ی ارتباطی گسترده و عمیقی دارد. از یک زاویه تحلیل، می‌توان این شبکه ارتباطی را «شبکه ارتباطی تبادلی» نام نهاد. در این شبکه، هر کدام از نهادها با عملکردهای-شان، هم‌چنان که تعادل درونی خود را برای بقا و تداوم حیات به صورت هدفمند دنبال می‌کنند؛ نوع و نحوه فعالیت‌های‌شان، به صورت کنش - واکنش بر ساختار، فرم و فعالیت‌های نهادهای دیگر تأثیر می‌گذارند یا از آنها متأثر می‌شوند. در این میان، نهاد خانواده به سبب دارا بودن کارکرد تولید مثل و عاملیت بقای جامعه و نیز تربیت فرزندان برای بر عهده گرفتن نقش‌های متفاوت و متنوع اجتماعی، اهمیت خاص دارد. این اهمیت دوچندان می‌شود وقتی که تاریخ جوامع گوناگون نشان می‌دهند که این نهاد بدون جایگزین است؛ به این معنا که چنانچه نهادی مانند اقتصاد یا سیاست، به هر علتی دچار اضمحلال و نابودی شود، خصلت بازخوراندی جامعه در صدد تولید یا جایگزین کردن نهادی دیگر به جای آن می‌شود؛ در حالی که فروپاشی یا اضمحلال نهاد خانواده، درست مساوی با تلاشی، فروپاشی و نابودی هر جامعه‌ای محسوب می‌شود و از این منظر، پژوهش پیرامون مشکلات و مسائل نهاد خانواده، اهمیت و ضرورت حیاتی دارد. یکی از وجوه تأثیرپذیری از تغییرات و تحولات نهادی و شبکه ارتباطات مبادله‌ای نهادها، در پدیده‌ی طلاق عاطفی نمود پیدا می‌کند؛ بنابراین مهم و ضروری است که برای کاهش پیامدهای این پدیده و مسأله اجتماعی آسیب‌زننده، دست به پژوهش زد تا بتوان راه حل‌های مناسبی ارائه داد.

مبانی و چارچوب نظری

در تدوین پژوهش‌هایی مانند پژوهش پیش روی که هدف کاربردی و تحلیلی از معضلات اجتماعی دارند، فرض اصلی این است که: وجود مشکلات اجتماعی در ایران معاصر، معلول گذار تاریخی از مرحله سنت به

مدرنیزم است. در نتیجه‌ی این گذار، نظم بنیادین و توافقی جامعه دچار اختلال می‌شود؛ چرا که انتظام و سامان پیشین از بین برخاسته و نظم جدید هنوز مستقر و نهادینه نشده است. مطالعات جامعه‌شناسانی که با دیدگاه تاریخی - ساختاری به مشکلات مبتلابه جامعه ایران می‌می‌نگرند، نشان داده که «طلاق» (از هر نوعی) و افزایش آن معلول علت ذکر شده (گذار تاریخی) است؛ لیکن قبل از آن، در مسائلی مانند ناسازگاری زناشویی و طلاق عاطفی، خانواده از انجام کارکردهای خود ناتوان شده و در کوتاه‌مدت و هم‌چنین درازمدت، نتایج منفی نامتعادلی خانواده به شکل مسائل دیگر، کل ساختار جامعه را به سوی ناکارآمدی و اختلال سوق می‌دهد. برای یافتن عوامل طلاق عاطفی در درون خانواده‌ها از چند دیدگاه می‌توان استفاده کرد:

- از دیدگاه روان‌شناختی و تأکید بر عوامل روانی و شخصیتی؛
- از دیدگاه جامعه‌شناختی و تأکید بر عوامل جامعه‌ی؛
- از دیدگاه ترکیبی (جامعه‌شناختی و روان‌شناختی).

در عین حال، می‌توان تغییرات ساختاری در خانواده امروز ایران را از منظر سه پارادایم مسلط در جامعه‌شناسی، یعنی پارادایم اثباتی، پارادایم تضادی و پارادایم تفسیری بررسی کرد. در این میان، رهیافت سیستمی یا کارکردگرایانه که پتانسیل تحلیل ابعاد توافق و تضاد درون خانواده را دارد، مورد توجه پژوهش‌گران حوزه جامعه‌شناسی خانواده قرار دارد.

از این منظر، عناصر متشکله یک سیستم در ارتباط با هم‌اند و دستیابی به اهداف سیستم (در اینجا خانواده)، جز در پرتو انسجام، هماهنگی و همکاری اجزاء میسر نخواهد بود. معمولاً در جوامع معاصر به واسطه تحولات عمیق فنی و جمعیتی، تغییرات تند و روزافزونی در محیط نظام‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و به‌خاطر شدت این تغییرات، نظام اجتماعی و ساختارهای تشکیل دهنده آن دچار در دسر فراوان شده و در واکنش نسبت به محیط، رابطه تعادلی قبلی میان محیط و نظام اجتماعی و نیز اجزاء نظام مخدوش می‌شود و قطعاً مدت‌ها طول می‌کشد تا این تعادل برقرار شود. اما از آنجا که این تغییرات محیطی دائمی و رو به تزاید است، بنابراین امروزه مسأله اجتماعی در جوامع معاصر امری اجتناب ناپذیر و همیشگی شده است. (معیدفر، ۲۳: ۱۳۸۸).

در رهیافت سیستمی، پارسونز جامعه را متشکل از افراد کنش‌گری می‌داند که اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند. این اهداف بر حسب سنت کارکردگرایی قطعاً در نیازهای مشترک ریشه دارد (توسلی، ۲۱۹: ۱۳۹۵). پارسونز، جامعه را به مثابه سیستمی فرض می‌کرد که چهار پیش‌نیاز کارکردی دارد. این پیش‌نیازها، برای پایداری هر سیستمی ضروری

هستند و لاجرم، فقدان آنها، منجر به متلاشی شدن سیستم می‌گردد: سازگاری و انطباق با محیط (نتیجه‌ی خرده-سیستم اقتصاد)؛ هدف‌یابی (وظیفه خرده‌سیستم سیاست)؛ یکپارچگی و انتظام درونی (نتیجه‌ی کارکرد خرده-سیستم قانون) و نیاز به حفظ الگو (وظیفه‌ی خرده‌سیستم فرهنگی). (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۲۷۶).

در مدل تحلیلی پارسونز، همین پیش‌نیازهای کارکردی را می‌توان برای «خانواده به‌مثابه یک سیستم» مفروض پنداشت. بقای خانواده در گرو برآورده شدن این پیش‌نیازها و تعادل درون آن است. بر اساس منطق سیستمی، هر اختلالی در هر عنصری از آن، منجر به اختلال در کل سیستم و ناتوانی‌اش از انجام کارکردهای ذاتی و اصلی می‌شود. پارسونز بر همین اساس، ضمن تأکید بر هسته‌ای شدن خانواده در فرایند مدرنیزاسیون، تحلیلی هم از کارکردهای خانواده به عنوان یکی از نهادهای اساسی جامعه ارائه داد. از نظر وی، هم‌چنان که جوامع از وضع سنتی به مدرن شدن پیش می‌روند، کارکرد اقتصادی خانواده رو به کاهش و کارکرد فرهنگ‌پذیر کردن نوباوگان و اجتماعی کردن آنها افزایش می‌یابد؛ ضمن اینکه خانواده نقش حمایتی احساسی و عاطفی در مورد اعضایش را محفوظ نگه می‌دارد. گذار خانواده از ساختار گسترده و خویشاوندی به ساختار هسته‌ای نیز منجر به تغییر بنیادین ساختار و کارکردهای آن می‌شود؛ به علاوه که نقش زن در حوزه خصوصی خانواده و نقش مرد در ارتباطش با نهادهای خارج از چارچوب خانواده مانند نهاد سیاست و اقتصاد پررنگ‌تر می‌شوند. این تغییرات را هم پارسونز و هم دیگر جامعه‌شناسان کارکردگرا ذیل مفهوم مهم «تفکیک ساختاری» تئوری پردازی کردند. (گی‌روشه، ۱۳۷۶). در دیدگاه پارسونز، هرچند بر توافق و انسجام درون هر سیستمی تأکید شده (در اینجا سیستم خانواده)، لیکن تضاد درون اعضا خانواده نیز لحاظ شده است. در واقع، تضاد میان اعضا خانواده (چه تضادهای میان زنان و شوهران و چه تضادهای میان والدین و فرزندان)، تضاد میان نقش‌های اجتماعی است که جامعه به آنها محول کرده است. از نظر پارسونز هر نظم اجتماعی بالقوه و بالفعل در معرض بمباران منافع متضاد کنش‌گران اجتماعی است. برای چنین مشکلی پارسونز در واکنش به نظریه‌های فایده‌گرای نظم، پاسخ هنجاری ارائه می‌نماید. (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۵).

در این معنا، هرچند سازگاری و توافق هنجاری میان نقش‌های زنانه و مردانه باعث شکل‌گیری نهاد خانواده و تدوام حیات آن می‌گردد، اما منافع کنش‌گران و ایفاکنندگان نقش‌ها (زنان و شوهران)، نوعی «تضاد نقش» را هم به صورت پنهان و هم به صورت آشکار، در ساخت خانواده نهادینه می‌کند. این توافق و تضاد را می‌توان روی طیفی نشان داد که یک قطب آن، سازگاری و قطب دیگر آن ناسازگاری است. به این ترتیب، زمانی که ناسازگاری به علت تضاد نقش‌ها پدیدار می‌گردد، نوع شدید آن، منجر به ایجاد یا افزایش «فاصله اجتماعی» میان اعضا و کاهش تفاهم می‌شود که نتیجه بلافصل آن طلاق عاطفی یا طلاق رسمی است.

اینگلهارت نیز در مطالعه‌ای در چند موج پیرامون تحولات ساختاری ناشی از گذار سنت به مدرنیته (تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ۱۳۷۲ و تغییر فرهنگی و دموکراسی، ۱۳۸۹) و تأثیرات مدرن شدن جوامع بر پدیده‌های اجتماعی مانند دین، سیاست، خانواده و ... معتقد است که در جوامع سنتی، همه اجزای فرهنگ، بخشی از بدنه فرهنگ عمومی به حساب می‌آمدند، اما پیشرفت‌های صنعتی و تغییر بینش‌ها به سبب تحولات معرفتی، جمعیتی و نسلی، هنجارهای غالب گذشته را به چالش کشید و در این حال توافقات یا تضادهای جمعی و گروهی، نسبت به پدیده‌های فرهنگی (فرهنگ عمومی) تغییرات بسیاری را از سر گذرانید. با رویش اشکال جدید، دیگر نمی‌توان تمامی اجزای درون جوامع یا میان جوامع را در قالب یک نوع زیست خاص عمومی مقوله‌بندی نمود. اینگلهارت این مفهوم را در قالب تفاوت‌های میان - فرهنگی توضیح می‌دهد: «جهان‌بینی‌های متداول که از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر تفاوت می‌کنند، بازتاب تجربه‌های متفاوت مردمان مختلف هستند. بنابراین مردم به تفاوت‌های پایدار اما نه غیرقابل تغییر در موقعیت‌های مشابه واکنش متفاوتی دارند» (اینگلهارت؛ ۱۳۷۳: ۴۷۷).

مدرنیته به طور کلی، باعث به وجود آمدن «تفکیک ساختاری» در جوامع شده است. مجموعه‌ی این تحولات را اینگلهارت تحت عنوان «دگرگونی ارزش‌ها» (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۷۳؛ سرایی و اجاقلو، ۱۳۹۳: ۲۶-۲۱) تئوری‌پردازی کرده که با توجه به این تئوری، مادی‌شدن ارزش‌ها در میان جوامعی که روبه سوی مدرن‌شدن دارند، دگردیسی عمیق و شتاب‌ناکی را در ارزش‌ها و کارکردهای خانواده پدید آورده است. بنابراین، با تشدید روند مادی‌شدن ارزش‌های متعلق به خانواده، هرچند طلاق پنهان در میان بخشی از افراد جامعه (به‌خصوص نسل گذشته) ضدا ارزش ارزیابی می‌شد، اما چون همسران مبتلا به این مسأله (در نسل فعلی) توانایی و فرصت تبدیل آن به یک موضوع تبادلی را دارند، می‌تواند ضمن حفظ کژکارکردهای خود، به صورت پنهانی در خانواده‌های ایرانی باقی بمانند؛ و گرچه طلاق عاطفی به طور مستمر، زندگی مشترک را تهدید می‌کند، اما دگرگونی ارزش‌ها، به تعبیر اینگلهارت، «امنیت‌سازنده»‌ای را برای زوجین به ارمغان آورده که هزینه‌ی ناشی از این نوع طلاق را برای هر کدام از همسران، کاهش می‌دهد و به این ترتیب، این گونه امنیت که توسط تحصیلات، شغل، درآمد، سرمایه اقتصادی یا اجتماعی یا نمادین، به فرد رسیده، تداوم طلاق عاطفی را میسرتر می‌کند.

هم‌چنین از دیدگاه گیدنز، تحولات عمیق حوزه‌های اقتصاد، سیاست، تکنولوژی و فرهنگ، خانواده را در سطح جهانی تحت تأثیر قرار داده، به نحوی که از خانواده سنتی اثری باقی نمانده است. گیدنز همانند پارسونز، خانواده سنتی را مجموعه‌ای از روابط خویشاوندی می‌داند که البته با شکل‌گیری مدرنیته، الزامات و مقتضایات ساختاری، راه را برای شکل‌گیری خانواده هسته‌ای باز کرد. گیدنز، چهار نوع دگرگونی را روایت می‌کند که در سطح جهان رخ داده، و خانواده را در همان سطح دچار تحول کرده است.

اولین دگرگونی اصلی، تغییر در کارکردهای واحد خانواده است. دیدگاه گیدنز در این مورد به دیدگاه پارسونز نزدیک است. خانواده سنتی، واحدی اقتصادی بود. فرزندان (به خصوص) فرزندان پسر، سرمایه‌ی خانواده محسوب می‌شدند، اما خانواده هسته‌ای نه تنها کاکرد اقتصادی ندارد، بلکه داشتن بچه را هزینه‌ی اقتصادی می‌داند. عصر، «عصر کودک عزیز»^۱ است. دومین دگرگونی مورد نظر گیدنز، تغییراتی است که در هویت‌های مبتنی بر زن بودن و مرد بودن رخ داده است. ظهور اشکال جدیدی از خانواده (مانند زن - والدینی یا مرد - والدینی)، هم هویت‌های مبتنی بر نقش زن و مرد را تغییر داده و هم ساخت خانواده را. گیدنز وقتی سخن از «پدر غایب» و «مادر تنها» می‌راند، به طور مفهومی و مختصر هم تغییرات درون‌زادی نهاد خانواده را طرح می‌کند هم تغییرات برون‌زادی را. سومین اتفاق بزرگی که در خانواده رخ داده، از دیدگاه گیدنز، تغییرات حوزه‌ی قدرت به نفع زنان است. گیدنز در کتاب «راه سوم» (۱۳۸۷) به «خانواده دموکراتیک» پرداخته است. در ایران نیز معادله قدرت به واسطه‌ی برخی متغیرها مانند افزایش آگاهی‌های جامعه، برابری زن و مرد، ضدا ارزش انگاشتن تبعیض علیه زنان، تحصیلات و اشتغال زنان و آگاهی آنها نسبت به حقوق خود، باعث شده تا قدرت زنان تقریباً معادل مردان باشد و در تصمیم‌گیری‌ها و مدیریت و تدبیر منزل نقش مؤثرتری داشته باشند. این دگرگونی در جامعه ایران هم نهادینه شده است. زن ایرانی دیگر مانند کالا در مناقشات ایلی و عشیره‌ای به مثابه «خون‌بس» مورد معامله و مبادله قرار نمی‌گیرد. به تعبیر گیدنز، «جامعه هر روز مساوات طلب‌تر می‌شود». در نهایت، گیدنز معتقد است که تغییرات اساسی و جدی‌ای هم در «احساسات و عواطف به خصوص نسبت به زنان» به وقوع پیوسته و مثلاً، تقسیم‌بندی‌های کلیشه‌ای مانند «زن نجیب» و «زن نانجیب» از عرصه‌ی ذهن و زبان جامعه رخت بر بسته است. به تعبیر گیدنز، ما در زمان «ظهور دموکراسی عواطف» زندگی می‌کنیم. (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۲۹).

کورت لوین نیز واژه فیلد (پهنه یا میدان) را برای موضوعاتی چون طلاق عاطفی، از دانش فیزیک و با سطح تحلیل میان‌رشته‌ای (روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی) ابزار تحلیلی قرار داده است. به زعم وی، رفتار هر فرد تابع خصوصیات شخصی و خصوصیات محیطی اوست (مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۸ به نقل از رفیع‌پور، ۱۳۶۴: ۵۹). لوین معتقد است که به منظور بررسی زندگی مشترک، لازم است عوامل محیطی و روانی مربوط به شرایط زن و شوهر (که شامل انتظارات و خصوصیات همسر نیز می‌شوند) مورد تحلیل قرار گیرند. از نظر وی، شخصیت و محیط مستقل از هم نیستند، بلکه ارتباط بسیار تنگاتنگی با هم دارند. وی ارتباط و وابستگی متقابل عناصر یادشده را در مجموع فضای زندگی می‌نامد (مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۹ به نقل از لوین، ۱۹۵۱: ۲۴۰). نظم نهادینه شده در شخصیت فرد، طبقه اجتماعی، به‌زیستی و سلامت جسمی و روانی فرد (که خود متأثر از تحصیلات، درآمد و

^۱ - Przed Child

شبکه روابط اجتماعی و سرمایه اوست)، گروه مرجع فرد و دیگران مهم و میزان آگاهی عمومی و تخصصی، همه بر رضایت زوجین از زندگی و در نتیجه بر میزان اختلافات خانوادگی موثر است. شرایط مختلف زندگی خانوادگی می‌توانند تحت تأثیر عوامل شخصی و محیطی قرار گیرند.

مفهوم «میدان» در کنار مفهوم «سرمایه» در دستگاه فکری کسانی مانند کلمن، فوکویاما، کالینز و بوردیو، تبدیل به یکی از تئوری‌های جامعه‌شناسی مدرن در قرن بیستم شد. به‌ویژه تحلیل بوردیو در کتاب «تمایز» و تحلیلی که از انواع سرمایه (سرمایه اقتصادی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و سرمایه نمادین) ارائه داد موجب شد آنالیز تئوریک پدیده‌ها و مسائل اجتماعی جدید دچار تحول شود (بوردیو، ۱۹۸۴: ۳۸۴). با استنباط از مفهوم میدان منظر بوردیو و در ارتباط با موضوع این پژوهش، زندگی اجتماعی و به‌ویژه زندگی زناشویی را می‌توان میدانی تصور کرد که عاملان اجتماعی (همسران) در آن به صورت مبادله‌ای (مبادله در میدان یا فضایی همچون بازار)، سرمایه-گذاری می‌کنند و متناسب با میزان هزینه‌کرد و سرمایه‌ی خود، هم سود به دست می‌آورند و هم قدرت فراهم می‌سازند. در عرصه‌ی میدان، مبارزه بر سر منابع و شیوه یا شیوه‌های دسترسی به این منابع، و بر اساس قدرت عاملان اجتماعی درون آن در حال انجام است و در نهایت موقعیت هر عاملی مبتنی بر رابطه‌ی تسلیم و متابعت، سلطه‌گری و هم‌ارزی مشخص می‌شود. (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۵).

هم این تحلیل، نقش تئوری‌های اقتصاد بازار آزاد و نیز اثر تئوری مبادله کسانی مانند هومنز و پیتر بلاو را بر بوردیو نشان می‌دهد. عوامل خودجوش، طبیعی، نهادی و بیرونی بر سازنده سرمایه اجتماعی محسوب می‌شوند که در ابعاد ساختاری، شناختی و ارتباطی خود را نمایان می‌کند. تعریف مفهوم سرمایه اجتماعی نزد بوردیو و پاتنام شبیه است. سرمایه‌ی اجتماعی جمع منابع بالفعل و بالقوه‌ای است که از شبکه‌ای با دوام از روابط نهادینه شده‌ی شناخت متقابل یا با عضویت در یک گروه به دست می‌آید. در این شبکه هر عضوی مستظهر به سرمایه‌ی جمعی است... روابط درون این شبکه، در شکل مبادلات مالی و نمادینی متلور می‌شود که برای حفظ روابط درون شبکه به کمک اعضا می‌آیند. استفاده از یک نام مشترک مانند نام طبقه، نام حزب، نام فامیل و... می‌تواند در برقراری آغازین این ارتباط یا تحفیظ آن مؤثر باشد. (پاتنام، ۱۳۸۵: ۱۴۷). به عقیده‌ی بوردیو، میدان فضای اجتماعی ساخت-یافته یا میدانی از نیروهاست که در درون آن با افراد دارای استیلا و افراد زیر استیلا با روابط پیوسته و پایدار و با نابرابری‌هایی که درون این میدان اتفاق می‌افتد سروکار داریم. این میدان در عین حال یک میدان مبارزه برای تغییر یا حفظ میدان مبارزه نیز هست. هر کس درون این جهان درگیر رقابتی می‌شود که موضوع آن به دست آوردن قدرت (بالاتری) است که در دست دارد و از طریق این موقعیت او درون میدان و در نتیجه از طریق استراتژی‌هایش مشخص می‌شود (ریتزر، ۱۳۹۷؛ بوردیو، ۱۳۹۱: ۶۸). در واقع، فضای اجتماعی به ترتیبی ساخته می‌شود که عاملان

و گروه‌های اجتماعی براساس حجم و میزان سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی با برخی افراد اشتراکاتی می‌یابند و با برخی دیگر فاصله پیدا می‌کنند. (بوردیو، ۱۳۸۰:۳۳). بدیهی است زمانی که سازمان خانواده را چون یک میدان مفروض می‌گیریم، در خانواده سالم و نرمال، اشتراکات مبنای پویایی قرار می‌گیرند لیکن زمانی که کارکردهای خانواده مختل می‌شوند، زن یا شوهر در تلاش است تا با اتکا به یک سرمایه یا مجموعه‌ای از سرمایه‌هایش، دیگری را تحت سیطره و استیلای خود بگیرد. در دیدگاه بوردیو، خانواده در حفظ و تداوم نظم اجتماعی در بازتولید، نقش مهمی بازی می‌کند؛ نه فقط بازتولید زیست‌شناختی بلکه بازتولید اجتماعی یعنی در بازتولید ساختار فضای اجتماعی و روابط اجتماعی (بوردیو، ۱۳۸۱:۱۸۹).

پیشینه پژوهش

ابراهیمی‌منش و شکرپیگی (۱۳۹۵) در تحقیقی با روش کیفی کوشیده‌اند روند وقوع پدیده طلاق را با استفاده از نظریه مبنایی و مصاحبه عمیق با ۴۰ نفر از زنان مطلقه یا در حال طلاق در تهران شناسایی کنند. مدل نظری شامل ۵ عامل رسیدن به بلوغ فکری، روانی، اجتماعی در زندگی فردی و اجتماعی و نیز ابهام در منطق زندگی زناشویی، کیفیت نامطلوب سرمایه اجتماعی، ناکارآمدی الگوهای ارتباطی، نظام ناکارآمد مدیریت حل تعارض شدند که در فرایند وقوع طلاق موثر بوده است.

پژوهشی را هم فیروزجاییان و همکارانش در سال ۱۳۹۵ در شهر نوشهر، با تأکید بر اختلال عوامل رابطه‌ای درون خانوادگی (بی‌نظمی)، و تأثیر آن بر طلاق عاطفی به فرجام رسانیده‌اند. روش تحقیق از نوع پیمایشی، ابزار سنجش آن پرسشنامه محقق‌ساخت و جامعه‌ی آماری نیز شامل همه‌ی زنان و مردان متأهل شهر نوشهر بوده است. نمونه‌ی آماری، ۳۸۳ نفر برآورد شده و اطلاعات با استفاده از پرسشنامه جمع‌آوری گردیده است. نتایج تحقیق نشان‌دهنده که طلاق عاطفی با متغیرهایی چون عدم همفکری مشترک، عدم همگامی مشترک، عدم همبختی مشترک و عدم همدلی مشترک، رابطه‌ی معناداری دارد. همچنین با توجه به مدل ساختاری ارائه شده، همه‌ی این متغیرها، ۷۵ درصد از تغییرات متغیر وابسته (طلاق عاطفی) را تبیین کرده‌اند.

رستا عظیمی و عابدزاده نوبریان در پژوهشی با نمونه ۶۰ نفری در سال ۱۳۹۲ به بررسی عوامل موثر بر بروز طلاق عاطفی در زنان متأهل شهر تهران پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش نشان‌دهنده بین سطح تحصیلات زوج، میزان پای‌بندی زوج به اعتقادات دینی، میزان دخالت خانواده زوج، اعتیاد زوج به مواد مخدر و مشروبات الکلی و میزان تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای توسط زوج با طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

«بررسی طلاق عاطفی و عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر آن در شهر تهران» پژوهشی است که داودی و محمدی در سال ۱۳۹۱ با جامعه آماری متشکل از خانواده‌های ساکن شهر تهران و نمونه‌ای ۵۰۰ نفری، با نمونه‌گیری دو مرحله‌ای خوشه‌ای و تصادفی انجام داده‌اند. داودی و محمدی آورده‌اند که فرض نظری [پژوهش] این است که برهم خوردن تعادل ساختار خانواده و تغییر در کارکردهای قوام‌بخش آن، زمینه‌ساز طلاق عاطفی است. یافته‌های تحقیق نشان داده که متغیرهای نظم درون خانواده، ساختار قدرت خانواده و سرمایه اجتماعی درون خانواده بیشترین رابطه معنادار با میزان طلاق عاطفی را دارند. نتایج رگرسیونی نیز بیان‌گر آن است که متغیرهای مستقل تحقیق، حدود 0.665 از واریانس‌ها و تغییرات طلاق عاطفی را تبیین کرده‌اند.

پژوهش باستانی و همکارانش (۱۳۹۰) با روش کیفی و «با هدف بررسی پیامدهای طلاق عاطفی و استراتژی‌های مواجهه با آن، و به روش نظریه‌مبنایی انجام شده است. این پژوهش‌گران چنین آورده‌اند که: اطلاعات از طریق مصاحبه عمیق با بیست نفر از زنان مراجعه‌کننده به یکی از مراکز مشاوره تهران جمع‌آوری شده‌اند. زنان در مصاحبه‌ها پیامدهای طلاق عاطفی را مواجهه خود و فرزندان با فشارها و مشکلات روحی بیان، و استراتژی‌های متفاوتی را در مواجهه با طلاق عاطفی دنبال کرده‌اند؛ استراتژی‌های زنان را بر اساس هدف می‌توان به سه دسته رابطه‌محور، خویش‌نمون‌محور، و فرزندمحور تقسیم کرد. استراتژی‌های رابطه‌محور در صدد اصلاح و بهبودبخشی رابطه همسری است... هم چنین استراتژی‌ها بر اساس تأثیری که بر رابطه همسری دارند، به سه دسته مثبت، منفی و خنثی تقسیم می‌شوند. نتایج پژوهش تفاوت و حتی در مواردی تضاد در استراتژی‌های زنان را نشان می‌دهد. پژوهشی توسط کرمانی (۱۳۸۹) با عنوان «بررسی جامعه‌شناختی عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق عاطفی معلمان زن در شهر ورامین» انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهند که بین متغیرهای سرمایه فرهنگی مشترک و عادت‌واره متفاوت، دخالت خانواده زوجین، نظر خانواده فرد نسبت به طلاق قانونی، نارضایتی جنسی، طول مدت ازدواج و طلاق عاطفی رابطه معنادار وجود داشته است. متغیر نارضایتی جنسی بیشترین تأثیر را بر طلاق عاطفی داشته و بین تفاوت پایگاه اجتماعی - اقتصادی، برآورد زیان از طلاق قانونی و طلاق عاطفی رابطه معنادار دیده نشده است.

پژوهش الیسون و دیگران (۲۰۱۱) با نمونه‌ای ۱۵۰۰ نفری (در طیف سنی ۱۸-۳۵ ساله) نشان داده داشتن زندگی زناشویی توأم با خوشحالی و شادمانی با داشتن اعتقادات سنتی و مذهبی (نسبت به طلاق و گرایش به آن) هم‌بسته است و به جز باورهای مذهبی فرد، داشتن پیش‌زمینه و تصورات پیشین (که در واقع متأثر از نهادهای اجتماعی کننده و خانواده‌ی مبدأ فرد است) نیز با توصل فرد از طلاق همبستگی دارد.

پژوهش دیگری هم در مطالعه‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که طلاق عاطفی چندعاملی (برخلاف دیدگاه تک‌عاملی) است و به علاوه اینکه نابسامان شدن تصوراتی که زوجین، پیش از ازدواج از یکدیگر داشته‌اند، باعث شکل‌گیری طلاق عاطفی بین آنها می‌شود. (چارلز، ۲۰۱۱).

موریزون و همکارانش در سال ۲۰۰۵ پژوهشی را با عنوان «یک مطالعه آینده‌نگر: طلاق و رابطه آن با کارآمدی خانواده» انجام دادند. آنها متغیرهای محیط خانواده، گرایش‌های فرزندپروری والدین، خودتوصیفی والدین قبل از طلاق و سازه‌های مدل مک‌مستر را سنجیدند. سنجش اول قبل از وقوع طلاق و سنجش دوم پیش از وقوع طلاق. نتایج نشان دادند که خانواده‌هایی که کارآمدی کلی کمتری از خود نشان دادند به ایستگاه طلاق رسیدند، این‌ها هم‌چنین در تمام سازه‌های الگوی مک‌مستر به جز کنترل رفتار ناکارآمدی، واکنشی از خود نشان دادند. کارکرد خانواده به طور معناداری در سال‌های پیش از وقوع طلاق کاهش یافته بود. (موریزون و همکاران، ۲۰۰۵) ..

فرضیه‌های پژوهش

۱. به نظر می‌رسد بین پای‌بندی به اعتقادات دینی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
۲. به نظر می‌رسد بین سرمایه اجتماعی درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
۳. به نظر می‌رسد بین نظم درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
۴. به نظر می‌رسد بین شناخت زوجین از هم‌دیگر و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

روش پژوهش، جمعیت آماری، جمعیت نمونه و شیوه نمونه‌گیری

این پژوهش، از لحاظ قالب موضوعی، کاربردی و از لحاظ روش، پیمایشی است. جمعیت آماری تمامی خانواده‌های شهرستان مسجدسلیمان هستند (۶۹۷۱۴ هزار نفر). شیوه نمونه‌گیری تصادفی ساده است و برای تعیین حجم نمونه از فرمول کوکران استفاده شده است (۳۸۲ نفر). اطلاعات مورد نیاز نیز با پرسشنامه گردآوری شدند.

جدول شماره ۱، مقادیر آلفای آیتم‌های متغیرها را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱: مقادیر آلفای کرونباخ

مقدار آلفا	تعداد گویه	متغیر
۰/۸۱	۱۰	پای‌بندی به اعتقادات دینی
۰/۷۹	۱۷	سرمایه اجتماعی
۰/۷۵	۱۱	نظم درون خانه
۰/۷۸	۸	شناخت زوجین از یکدیگر
۰/۸۱	۱۱	سلامت روانی
۰/۷۹	۱۲	طلاق عاطفی

یافته‌های پژوهش

توصیف یافته‌ها

بر اساس نتایج به دست آمده، از ۳۸۲ نفر پاسخگوی نمونه، ۱۲۸ نفر مرد (۳۳/۵۱ درصد) و ۲۵۴ نفر زن (۶۶/۴۹ درصد) از کل جمعیت آماری را تشکیل داده‌اند. دامنه سنی در گروه نمونه بین ۲۰ تا ۵۰ سال است. متغیر سن قبل از پردازش به ۶ گروه تقسیم شد که بیشترین فراوانی مربوط به گروه سنی ۲۶-۳۰ سال (۴۴/۲۶ درصد) و کمترین فراوانی در گروه‌های سنی ۵۰-۶۶ (۶۴/۸ درصد) سال قرار دارد. میانگین سن پاسخگویان ۳۱/۴۷، انحراف استاندارد ۴/۵۲ و واریانس متغیر سن ۲۰/۴۹، حداقل ۲۰، حداکثر ۵۰ و دامنه تغییرات ۳۰ گزارش شده‌اند. حدود ۱/۳۱ درصد دارای تحصیلات دکترا و ۱۲۵ نفر (۳۲/۷۳ درصد) تحصیلات کارشناسی داشتند. از ۳۸۲ نفر حجم نمونه، ۱۹۰ نفر معادل ۴۹/۵ درصد شاغل و ۱۹۲ نفر معادل ۵۰/۵ درصد غیرشاغل بودند. بیشترین فراوانی مربوط به میزان هزینه، مربوط به ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تا ۲ میلیون تومان (با ۲۲/۹ درصد) و کمترین فراوانی مربوط به هزینه ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار تا ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان (با ۰/۸ درصد) بوده است. همچنین ۳۰ نفر معادل ۷/۸ درصد به این سؤال درآمد نداده‌اند. همچنین، ۳۰۴ نفر (۷۹/۲ درصد) دارای منزل شخصی و ۸۰ نفر معادل (۲۰/۸ درصد) دارای منزل اجاره‌ای بودند.

جدول شماره ۲: جدول توصیفی میزان طلاق پنهان عاطفی در میان خانواده‌های مسجسدسلیمان

میزان طلاق عاطفی پنهانی - کم	متوسط	زیاد
۸۰	۸۹	۲۱۳
۲۱	۲۳	۵۶

مجموع پاسخگویان = ۳۸۲ نفر؛ مجموع درصد = ۱۰۰

اطلاعات جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که گرایش به طلاق عاطفی در میان پاسخگویان چه وضعیتی دارد. منظور از گرایش به طلاق عاطفی، در واقع میل درونی فرد به این نوع طلاق است که به عللی آن را بروز نداده یا آن را به تعویق انداخته است. این میل درونی یا پنهانی، در ۲۱ درصد از پاسخگویان کم و در میان حدود ۸۰ درصد از آنان متوسط و زیاد گزارش شده است.

تحلیل یافته‌ها

فرضیه اول: به نظر می‌رسد بین پای‌بندی به اعتقادات دینی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

جدول ۳ شماره: ضریب همبستگی پیرسون برای پای‌بندی به اعتقادات دینی و طلاق عاطفی

سطح معنی‌داری)p(ضریب همبستگی پیرسون)r(شاخص آماری	
		متغیرها	
۰/۰۰۰	-۰/۵۶	طلاق عاطفی	پای‌بندی به اعتقادات دینی

با توجه به نتایج به دست آمده از جدول (۳)، بین پای‌بندی به اعتقادات دینی و طلاق عاطفی رابطه منفی و معناداری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی بین دو متغیر معادل $-0/56$ - نشان دهنده وجود رابطه معنادار بین دو متغیر است. با توجه به سطح معناداری، این فرضیه در سطح معناداری $0/05$ و سطح اطمینان ۹۵ درصد تأیید می‌گردد. به عبارت دیگر، هر چه پای‌بندی به اعتقادات دینی افراد بالا باشد، طلاق عاطفی در بین آنها کاهش می‌یابد.

فرضیه دوم: به نظر می‌رسد بین به نظر می‌رسد بین سرمایه اجتماعی درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۴: ضریب همبستگی پیرسون برای سرمایه اجتماعی درون خانواده و طلاق عاطفی

سطح معنی‌داری)p(ضریب همبستگی پیرسون)r(شاخص آماری	
		متغیرها	
۰/۰۰۰	-۰/۵۴	طلاق عاطفی	سرمایه اجتماعی درون خانواده

جدول شماره (۴) نشان می‌دهد بین میزان سرمایه اجتماعی درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه منفی و معناداری وجود دارد. عبارت دیگر، هر چه سرمایه اجتماعی درون خانواده افراد بیشتر باشد، به همان میزان، طلاق عاطفی در بین همسران کاهش می‌یابد. (درجه اطمینان ۹۵ درصد).

فرضیه سوم: به نظر می‌رسد بین نظم درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۵: ضریب همبستگی پیرسون برای نظم درون خانواده و طلاق عاطفی

متغیرها	شاخص آماری	
	ضریب همبستگی پیرسون (r)	سطح معنی داری (p)
نظم درون خانواده	-۰/۶۲	۰/۰۰۰

با توجه به نتایج به دست آمده از جدول (۵)، بین نظم درون خانواده و طلاق عاطفی رابطه منفی و معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی $-۰/۶۲$ ، که نشان‌دهنده وجود رابطه معنادار بین دو متغیر است، با توجه به سطح معناداری $۰/۰۵$ به این معناست که هر چه نظم درون خانواده افراد بیشتر باشد، طلاق عاطفی در بین آنها کمتر است. این فرضیه با ۹۵ درصد اطمینان تأیید شده است.

فرضیه چهارم: به نظر می‌رسد بین شناخت زوجین از همدیگر و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۶: ضریب همبستگی پیرسون برای شناخت زوجین از همدیگر و طلاق عاطفی

متغیرها	شاخص آماری	
	ضریب همبستگی پیرسون (r)	سطح معنی داری (p)
شناخت زوجین از هم‌دیگر	-۰/۷	۰/۰۰۰

با توجه به جدول شماره (۶)، بین شناخت زوجین از همدیگر و طلاق عاطفی رابطه منفی و معناداری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی به دست آمده بین دو متغیر $-۰/۷$ و سطح معناداری نیز $۰/۰۵$ است. نتیجه اینکه هر چه شناخت زوجین از همدیگر بیشتر باشد، طلاق عاطفی در بین آنها کاهش می‌یابد. این فرضیه با ۹۵ درصد اطمینان تأیید شده است.

تحلیل رگرسیون چندمتغیره

جدول شماره ۷: تبیین عوامل مرتبط با طلاق عاطفی

شاخص‌های آماری	ضریب همبستگی چندگانه	ضریب تعیین
مقادیر	۰/۷۵	۰/۵۶

بر اساس آزمون رگرسیون چندمتغیره در تعیین طلاق عاطفی از روی مجموع متغیرهای مستقل موجود، ضریب همبستگی چندگانه ($R = 0/75$) و ضریب تعیین ($R^2 = 0/56$) به دست آمده است، یعنی از روی متغیرهای مستقل (فاصله‌ای) معنی دار موجود در مدل می‌توان تا حدود ۰/۵۶ درصد واریانس طلاق عاطفی را تبیین کرد. از آن جایی که مدل پژوهش توانسته با استفاده از متغیرهای: پای‌بندی به اعتقادات دینی، سرمایه اجتماعی، سلامت روانی، شناخت زوجین از هم‌دیگر و نظم درون خانواده، ۰/۵۶ از واریانس متغیر وابسته را پیش‌بینی کند، از قدرت پیش‌بینی خوبی برخوردار است.

جدول شماره ۸: تجزیه واریانس رگرسیون چند متغیره طلاق عاطفی

منبع تغییرات	درجه آزادی	مجموع مربعات	میانگین مربعات	کمیت f	سطح معنی داری f
اثر رگرسیون باقی مانده	۴	۳۲۲۴/۴۳۲	۶۸۴/۸۸۶	۴۹/۱۷۸	۰/۰۰۰
کل	۳۷۶	۳۶۵۳/۳۱۷	۱۱/۳۸۱		
	۳۸۰	۷۰۷۷/۷۴۹			

در جدول (۸) مقادیر تجزیه واریانس رگرسیون چند متغیره طلاق عاطفی مشاهده می‌شود.

جدول شماره ۹: ضرایب بتاهای متغیرهای مستقل مرتبط با متغیر طلاق عاطفی

نام متغیر	ضرایب استاندارد نشده		ضرایب استاندارد شده	
	B	انحراف استاندارد	Beta	مقدار T
شناخت زوجین از هم‌دیگر	-۰/۳۴۶	۰/۱۱۶	-۰/۱۲۲	-۲/۹۸
سرمایه اجتماعی	-۰/۵۹۶	۰/۰۶۱	-۰/۳۸۴	-۷/۴۸۲
پایبندی به اعتقادات دینی	-۰/۶۱۰	۰/۰۶۹	-۰/۳۹۹	-۸/۷۹
نظم درون خانواده	-۰/۱۴۷	۰/۰۶۱	-۰/۰۸۶	-۲/۴۳

جدول (۹) هم نشان می‌دهد از بین ضرایب استاندارد شده‌ی متغیرهای مستقل، پای‌بندی به اعتقادات دینی با $(\text{Beta} = -0/399)$ ، سرمایه اجتماعی با $(\text{Beta} = -0/384)$ ، شناخت زوجین از همدیگر با $(\text{Beta} = -0/122)$ ، نظم درون خانواده با $(\text{Beta} = -0/086)$ ، به ترتیب بیشترین سهم را در طلاق عاطفی دارند. به عبارتی هر کدام از این متغیرها، به ترتیب توانسته‌اند بیشترین تأثیر را در طلاق عاطفی داشته‌باشند.

بحث و نتیجه‌گیری

مطالعات جامعه‌شناختی پیرامون نهاد خانواده در ایران، از ابعاد تئوریک (تاریخی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) و امپریکال (خاصه در پارادایم اثباتی) پیشرفت به نسبت خوبی داشته و در سال‌های اخیر نیز مطالعاتی در پارادایم تفسیری (هم با روش پدیدارشناسی و هم با رویکرد فمینیستی) انجام شده‌اند؛ اما چنان که آمارهای رسمی نشان می‌دهند، خانواده ایرانی دچار بحران است؛ هرچند سیاست‌گذاری در مورد اعلام این اعداد و ارقام، صبغی ایدئولوژیکی و محافظه‌کارانه را به روشنی بر جبین دارد. علی‌رغم به فرجام رسیدن این پژوهش‌ها، هم‌چنان خانواده ایرانی مبتلا به مسائل بسیاری است. از یک‌سو، بی‌توجهی مدیران و مسئولان جامعه به نتایج این پژوهش‌ها؛ از سوی هم، نهادن «بار تکفل» بیش از توان بر دوش خانواده ایرانی است؛ چیزی چون مجبور کردن خانواده‌ها برای هزینه‌کردن در امور آموزشی فرزندان، که به طور ذاتی و کارکردی بر عهده نهاد آموزش است. این مسائل را می‌توان از دو منظر درون‌زادی و برون‌زادی بررسی کرد. مسائل درون‌زادی، خاص نهاد خانواده است و به دلیل همین خاص‌بودگی است که وجوه اشتراکی با مسائل خانواده در بسیاری از کشورهایی دارند که از نظر سطح توسعه‌نیافتگی هم‌رتبه ایران یا نزدیک به آن هستند. برخی دیگر از این مسائل، برون‌زادی هستند؛ در این معنا که از ناحیه‌ی سیستم‌های محاط بر خانواده (سیستم‌هایی مانند دین، سیاست و آموزش و پرورش) تحمیل می‌شوند و تا آن هنگام که اختلالات و مسائل سیستمیک محیطی وجود دارند، خانواده ایران امروز هم در معرض این مسائل خواهد بود.

این پژوهش در همین راستا انجام شد؛ یعنی ورود به یکی از مسائل خانواده ایرانی به صورت کاربردی؛ و هم‌چنان که پیشتر آوردیم، با روش پیمایش و با عنوان همبستگی در شهر مسجدسلیمان به عنوان اولین شهر جدید ایران پس از کشف نفت. ورود متخصصین انگلیسی و کارگرانی از دیگر کشورها و تکنولوژی روز زندگی، باعث شد تا این شهر به سرعت متجدد شود. هرچند امکانات شهری امروز مسجدسلیمان، نسبت و تشابه حتی اندکی به آن زمان ندارد، لیکن آثار ورود عناصر فرهنگ غربی هم در میان نسل گذشته مشاهده می‌شود و هم در نسل جوان. چنان که جدول شماره (۲) نشان داد میل یا گرایش به طلاق عاطفی پاسخگویان، ۲۱ درصد در حد پایین و حدود ۸۰ درصد در حد متوسط و بالا گزارش شده‌است. بدیهی‌است که میزان طلاق واقعی و بالفعل در این اندازه نیست؛ و

این تفاوت نشان می‌دهد که مجموعه عللی باعث شده تا فرد مشتاق طلاق، این میل درونی یا گرایش را به صورت پنهانی نگه دارد و به صورت قانونی، اقدام نکند. در پژوهش حاضر، پنج فرضیه به آزمون گذاشته شدند. متغیرهای مستقل و وابسته، پس از عملیاتی شدن با استفاده از طیف لیکرت در سطح همبستگی با هم مرتبط شدند.

همبستگی به دست آمده در فرضیه اول (فرض وجود رابطه میان پای‌بندی به اعتقادات دینی و پایین بودن گرایش به طلاق عاطفی)، منفی است. نتیجه آزمون این فرضیه نشان داده که به ازاء یک واحد افزایش در اعتقادات دینی پاسخگو، میزان ۵/۶ درصد از میل او به طلاق عاطفی کاهش پیدا می‌کند. این نتیجه با پژوهش الیسون و همکاران اش (۲۰۱۱) و رستاعظیمی و همکارش در سال ۱۳۹۲ هم‌خوانی دارد. یکی از نتایج پژوهش الیسون و همکارش، وجود رابطه از نوع همبستگی میان نمره مذهبی پاسخگویان و کم بودن تعارضات و اختلافات زناشویی بوده است. از نگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و به صورت تئوریک هم این نتیجه قابلیت تبیین دارد. از آنجا که دستورات دینی و مذهبی، طلاق را مکروه و در برخی موارد مستوجب عقوبت اخروی اعلام کرده‌اند، معتقدین به دین (ولو این اعتقاد تنها جنبه‌ی تعهد نظری داشته باشد نه التزام عملی) حتی المقدور کوشش می‌کنند اختلافات و ناسازگاری‌های زناشویی را حل کنند و بیشتر به تداوم زندگی آرام بیندیشند تا طلاق. این‌گونه به زندگی مشترک یا طلاق نگرستن، نتیجه‌ی وجهه‌ی نظری است که در طول زندگی فرد از طرف نهادهای اجتماعی کننده، به ویژه خانواده‌ی مبدأ و دین به فرد القا می‌شود. این نتیجه، همچنین نقش مؤثر این نهادها را گوشزد می‌کند.

بررسی نتیجه آزمون فرضیه دوم (وجود رابطه بین میزان سرمایه اجتماعی و طلاق عاطفی) نشان داده که نوع رابطه منفی است. از ضریب همبستگی پیرسون (۰/۵۴-) استنباط می‌شود که به ازاء یک واحد افزایش در میزان سرمایه اجتماعی فرد، به میزان ۵/۴ درصد از تصور او در مورد طلاق عاطفی می‌کاهد. این نتیجه، پیاپی نتایج پژوهش داوودی و محمدی و کرمانی (۱۳۸۹) تطابق دارد. سرمایه اجتماعی در واقع و بنا بر دیدگاه پاتنام و بوردیو، شامل تعهدات، تکالیف، پیوندها، گره‌ها و شبکه ارتباطات اجتماعی است که پتانسیل دارد تا به انواع دیگر سرمایه (به ویژه سرمایه اقتصادی) و ظاهر شدن به اشکالی از اصالت خانوادگی و اشرافیت تبدیل شود. در این مورد، گویی داشتن سرمایه اجتماعی بیشتر، چون در میدان توافق یا منازعه‌ای چون خانواده قدرت بیشتری به فرد می‌دهد، و قدرت بیشتر، امکان مستولی کردن دیگر عوامل اجتماعی (مانند همسر یا فرزند) را فراهم می‌آورد؛ و به تعبیر کالینز، منجر به داشتن «انرژی عاطفی» بیشتر می‌شود، فرد را محتاج زندگی در فضای بی‌روح و سرد خانواده یا کنار آمدن با طلاق عاطفی نمی‌کند. در دیدگاه کالینز، انرژی عاطفی از حس و عاطفه تشکیل می‌شود و افراد آن را در موقعیت خاصی از خود نشان می‌دهند. از نظر کالینز منابع احساسی و فرهنگی زیادی وجود دارند که در تعامل با همدیگر هستند و از آنجا که انرژی‌های احساسی بالا یا پایین بستگی به داشتن منابع فرهنگی بالا یا پایین دارد

و کسی که از انرژی بالایی برخوردار است می‌تواند منابع جدید فرهنگی را از طریق گفت و گوهای جدید به دست آورد؛ اما کسی که انرژی احساسی پایینی دارد، ممکن است دچار لکنت زبان شده و حتی نتواند از منابع فرهنگی در دسترسش استفاده کند (کالینز، ۱۹۸۱: ۱۰۰۲). با این توضیح به نظر می‌رسد نتیجه‌ای که از آزمون این فرضیه به دست آمده، منطقی باشد.

در فرضیه سوم، هم‌بستگی میان دو متغیر «نظم درون خانواده» و طلاق عاطفی معنادار و منفی گزارش شده است. آزمون آماری نشان داده که به‌ازاء یک واحد کاهش در متغیر نظم درون خانواده، به میزان $\frac{6}{2}$ درصد از طلاق عاطفی یا میل به آن کاسته می‌شود. نتیجه‌ای که از این آزمون به دست آمده، پیشتر در پژوهش فیروزجاییان و دیگر همکارانش در سال ۱۳۹۵ تأیید شده بود. مانند فرضیه قبلی، این نتیجه هم‌راستای نتیجه‌ی تحقیق محمدی و داودی است. نظم درون یک سیستم، تحلیلی است که تئوری‌های توافقی مانند فونکسیونالیسم ارائه می‌دهند. از این منظر، نظم درون سیستم خانواده، دارای کارکرد مثبت است. نتایج حاصل از وجود نظم می‌تواند در رشد و شکوفایی اعضا خانواده، رضایت‌مندی زناشویی، موفقیت‌های اعضا به‌مثابه یک گروه اجتماعی و در نهایت، به نبود یا کاهش رویکرد طلاق عاطفی بین همسران مؤثر باشد. با این تحلیل فونکسیون‌ی، به نظر می‌رسد نتیجه به‌دست آمده از این آزمون، قابل‌پذیرش و طبیعی است.

بررسی نتیجه آزمون فرضیه چهارم پژوهش نشان از رابطه‌ی منفی و معنادار بین شناخت زوجین از هم‌دیگر و طلاق عاطفی دارد؛ به این معنا که با کاهش یک واحدی در آشنایی و شناختی که زوجین از یکدیگر دارند، ۷ درصد افزایش در طلاق عاطفی نتیجه خواهد شد. نتیجه‌ی این آزمون با نتیجه پژوهش باستانی در سال ۱۳۹۰ و همکارانش در سال الیسون و همکارانش در سال ۲۰۱۱؛ مویزون و همکارانش در سال ۲۰۰۵ و نیز چارلز و همکارانش در سال ۲۰۱۱ مطابقت دارد. روند شکل‌گیری شخصیت هر فرد درون خانواده و جامعه را بورديو با مفهوم «هابیتوس» توضیح می‌دهد. بورديو، یکی از راه‌های تبیین زندگی اجتماعی را شناخت کنش‌های کنش‌گران و معانی بین‌الذهانی مبتنی بر آن می‌داند. هم‌شیوه انجام کنش و هم‌معنادادن به کنش دیگران، توسط هابیتوس کنش‌گر انجام می‌شود. هابیتوس یا عادت‌واره، «ساختارهای روانی یا شناختی» هستند که کنش‌گران به‌واسطه آن‌ها با جهان اجتماعی روبرو می‌شوند. انسان‌ها از یک سری طرح‌های درونی‌شده‌ای برخوردارند که از طریق آن‌ها به ادراک، فهم و ارزیابی جهان اجتماعی می‌پردازند. از طریق چنین طرح‌هایی است که افراد عملکردهای‌شان را ایجاد کرده و آن‌ها را ادراک و ارزیابی می‌کنند. با این حال، عادت‌واره «نوعی آمادگی عملی، نوعی آموختگی ضمنی، نوعی فراست، نوعی تربیت‌یافتگی اجتماعی از نوع ذوق، سلیقه، که به عامل اجتماعی این امکان را می‌دهد که روح قواعد، آداب، جهت‌ها، روندها، ارزش‌ها و دیگر امور حوزه‌ی خاص خود (حوزه علمی، اقتصادی، ورزشی،

هنری، سیاسی ..) را دریابد، درون آن پذیرفته شود، جا بیفتد و منشأ اثر شود.» (بورديو، ۱۳۸۰: ۱۵). منظور است که اگر کنش‌گران در هنگام انتخاب همسر، یا حتی پس از وقوع ازدواج و وارد شدن به زندگی مشترک، بتوانند هابیتوس‌های بک‌دیگر را بشناسند، به طور قطع، کنش و واکنش خود را چنان جهت می‌دهند که بیشتر به سمت توافق و توأصل پیش برود و نه تضاد و طلاق.

نتیجه اینکه بر اساس نتایج پژوهش حاضر و پژوهش‌هایی که پیش از این در تبیین و تعلیل مسائل مختلف خانواده ایرانی انجام شده، برخی از این مسائل از کارکردهای پنهان روند مدرنیزاسیون محسوب می‌شود. تحولات ساختاری در جامعه، معمولاً با اختلال کارکردی در نهادهای اصلی جامعه همراه است. خانواده ایرانی هم زمان با انقلاب مشروطیت دچار تغییر ساختی و در نتیجه کارکردی شد. بنابراین، بخشی از این مسائل، هم طبیعی است و هم قابل پیش‌بینی بود. گذار از یک مرحله به مرحله دیگر، به طور معمول، پیامدهای منفی به همراه دارد. اما از آنجا که نهاد خانواده در مبادله کارکردهای اش با دیگر نهادها، و در میدان رقابت و منازعه، قدرت چندانی ندارد، توان رقابت را از دست می‌دهد. طی یک سده گذشته، ناتوانی نهادهای دیگری مانند نهاد سیاست، دین و آموزش و پرورش در انجام و ایفا وظایف ذاتی خود، باعث سرریز شدن این وظایف به نهاد خانواده شده و پیش‌بینی می‌شود اگر این روند متوقف نشود، مسائل خانواده‌ها بیشتر هم خواهند شد. از سوی دیگر، تداخل کارکردهای نهادی اصلی در ایران امروز، باعث «تناقض کارکردی» خانواده شده است. توضیح اینکه، آموزش رسمی در ایران، چون وجه تعلیمی را مغفول نهاده و مشغول وجه تربیتی ایدئولوژیکی شده، عناصر فرهنگی‌ای را به دانش‌آموزان و دانشجویان می‌آموزد که تفسیری متضاد با تفسیر درون خانواده از آن مستفاد می‌شود. مثلاً، عناصر فرهنگی‌ای مانند نظم، اعتقادات دینی، سلامت جسم و روان، بهداری روانی، میل به انباشت انواع سرمایه و مواردی از این دست، هم شاگردان (در هر مقطعی) را دچار تناقض در نظر و عمل می‌کند و هم عمل‌کرد تربیتی خانواده‌ها را بی‌اثر. با این توضیح، به نظر می‌رسد یکی از راه‌حل‌ها برای رهایی خانواده ایرانی از مسائل مبتلا به، تفکیک کارکردی نهادهای اصلی و حفظ استقلال این نهاد باشد. دیگر اینکه، متغیرهای خردی که در سوق دادن همسران به سمت طلاق عاطفی مؤثرند (به خصوص موارد به کار رفته در این پژوهش)، ارتباط وثیقی با نهاد اقتصاد به صورت کلان و توانایی مالی خانواده‌ها به صورت ملموس دارند. انباشت سرمایه اجتماعی و فرهنگی، مهم انگاشتن سلامت جسمی و روانی، دین‌داری مبتنی بر فراغت بال و... که در زمره‌ی عناصر فرهنگ غیرمادی محسوب می‌شوند، زمانی فرصت توجه به آنها برای زوج خانواده فراهم می‌شود که به تعبیر مازلو، نیازهای حیاتی‌شان بیشتر فراهم آمده باشند.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی منش، مریم و شکر بیگی، عالیہ (۱۳۹۵)، شناسایی روند وقوع پدیده طلاق در تهران، پایان نامه دکترای جامعه‌شناسی، تهران، دانشگاه آزاد واحد مرکز.
- استیل، لیز، و کید، وارن. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی مهارتی خانواده، ترجمه فریبا سیدان و افسانه کمالی، تهران انتشارات دانشگاه الزهرا (س).
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- اینگلهارت، ر، و ولزک (۱۳۸۹)، نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)، تحول صنعتی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: رکویر.
- باستانی، سوسن؛ گلزاری، محمود و روشنی، شهره (۱۳۹۰)، پیامدهای طلاق عاطفی و استراتژی‌های مواجهه با آن، مجله خانواده پژوهی، شماره تابستان، دوره ۷، شماره ۲۶. ۲۵۷-۲۴۱.
- باستانی، سوسن و
- بخارایی، احمد (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی زندگی‌های خاموش در تهران، تهران: پژوهاک جامعه.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۱)، تمایز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ثالث.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۱)، مسائل جامعه‌شناسی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۰)، نظریه کنش: دلائل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه: مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- پاتنام، رابرت و همکاران (۱۳۸۵)، سرمایه‌های اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه: افشین خاک‌باز و حسین پویان، تهران: نشر شیرازه.
- پروین، ستار، داودی، مریم و محمدی، فریبرز. (۱۳۹۱). عوامل جامعه‌شناختی موثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی، مطالعات راهبردی زنان، ۴(۵۶): ۱۱۹-۱۵۳.
- توسلی، غلامعباس، (۱۳۹۵)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت.
- جنکینز، ریچارد؛ (۱۳۸۵)، پی‌یر بوردیو، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران: نی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۶۴)، جامعه روستایی و نیازهای آن، تهران: شرکت انتشارات علمی.

- ریتزر، جورج (۱۳۹۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه خلیل میرزایی و علی بقایی سرابی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- سایت سازمان ثبت احوال کشور در: <https://www.sabteahval.ir/default.aspx?tabid6835>؛ ۳۰ خرداد ۱۳۹۸.
- سرایی، حسن و اجاقلو، سجاد (۱۳۹۳)، مطالعه تغییر زمانی ارزش فرزند در خانواده، *فصل‌نامه مطالعه و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره ۳، شماره ۲، تابستان، ۲۹۳-۲۶۱.
- عظیمی رستا، محمود و عابدزاده نوبریان، مهرناز (۱۳۹۲)، بررسی عوامل مؤثر بر بروز طلاق عاطفی میان زوجین در خانواده، *مطالعات جامعه‌شناسی ایران*، ۳(۱۰)، ۴۶-۳۱.
- فیروزجاییان، علی‌اضغر و غلامرضا زاده، فاطمه (۱۳۹۳)، تحلیل جامعه‌شناختی میزان و عوامل مؤثر بر طلاق عاطفی، *سومین همایش ملی آسیب‌شناسی زنان و خانواده*، دانشگاه مازندران.
- کرمانی، منا (۱۳۸۹). بررسی جامعه‌شناختی عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق عاطفی معلمان زن شهر ورامین، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، دانشکده مدیریت و علوم اجتماعی.
- کوئن، بروس (۱۳۹۷)، *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: فرهنگ معاصر.
- گروه مؤلفان دانشگاه پیام نور، (۱۳۹۷)، *مسائل اجتماعی ایران*، تهران: انتشارات پیام نور.
- گی‌روشه (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه ع. نیک‌گهر، تهران: تبیان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، *راه سوم*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نققنوس.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلایی‌پور، تهران: نشر نی.
- مشونیس، ج (۱۳۹۶) *مسائل اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات با همکاری شورای اجتماعی کشور.
- معیدفر، سعید (۱۳۹۵)، *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران*، تهران: نور علم.
- مهدوی، م. ص. (۱۳۷۶). *بررسی تطبیقی تغییرات ازدواج*، تهران: انتشارات شهید بهشتی.
- Bourdieu, Pierre(1984). **Distinction: A Social Critique of the Judgments of the Taste**. Routledg .

- Charls, Garriso 2011. **The Influence of Parenting Styles on Children, Cognitive Development.** Louisiana State University Center.
- Collins, Randall. (1981). On The Micro Foundation of Macrosociology, **American Journal of Sociolohy**, 86. (5), 984-1014.
- Ellison, Christopher G & Walker, Anthony B & Glenn, Norval D & - Marquardt Elizabeth (2011). " The effects of parental marital discord and divorce on the religious and spiritual lives of young adults". **Social Science Research**, 40. 538–551.
- Mandemakers, Jornt J & Monden, Christiaan W.S & Kalmijn, Matthijs (2010). " Are the effects of divorce on psychological distress modified by family background?". **In: life course research**, 15, 27- 40.
- Morrison, Andrea L.; &Others (2005). **A Prospective Study of Divorce and Its Relationship to Family Functioning.** Source: N/A Scanzoni, J. & Scanzoni. Letha Dawson (1988), **Men, Women and Chang: a sociology of marriage and family.** New York: McGraw Hill.

Sociological study of social and cultural factors affecting the incidence of emotional divorce (A Case study: Masjed-Soleiman city in2014)

Abstract

This research was conducted with the aim of investigating social and cultural factors affecting the occurrence of emotional divorce in Masjed-e-Sulayman city. The

research method is survey, with a applied approach and with a correlation model between variables. Data were collected by self-assessment questionnaire. A sample of 382 married people living in Masjed-e-Sulayman city was selected by simple random sampling method and using Cochran's formula. Hypotheses were tested with Pearson correlation coefficient and multiple regression. Based on the multivariate regression test, in determining emotional divorce from the total of independent variables, the coefficient of multiple correlation ($R = 0.75$) and coefficient of determination ($R = 0.56$) were obtained from Independent (significant distance) variables in the model can be explained up to 0.56% of the variance of emotional divorce. The results of this study showed that there is a significant relationship between variables: socioeconomic status of respondents, adherence to religious beliefs, family order, social capital within the family, couples' knowledge of each other and mental health, with emotional divorce.

Keywords: emotional divorce, socioal and cultural factors of divorce, Masjed Soleyman,